

## جنبش توده ای، سوسیالیست ها و چپ های غیر کارگری

حمید قربانی - شروین رها  
دهم آگوست ۲۰۱۰

در جنبش توده ای و آزادیخواهانه پاندول هژمونی در نوسان است. از یک طرف طبقه کارگر هنوز فاقد ابزارهای ضروری برای دخالتگری در جنبش و تامین هژمونی خویش بر آن است، از طرف دیگر تلاش سیاسی اصلاح طلبان و لیبرالها از چهارچوب طرح اقتصاد نئولیبرالی بحران زده که اکنون در دست جناح نظامی حاکم قرار دارد، فراتر نمی رود. این جنبش که با تقلب انتخاباتی (کودتا) سرباز کرد بر خلاف ارزیابی شایدانه اصلاح طلب ها و لیبرال ها ویا نگرش صوری چپ های غیر کارگری ریشه عمیق اجتماعی دارد و بر خلاف چپ های فرقه ای که انقلاب را به بازی می گیرند، این جنبش با هر درجه ای از ترقی خواهی اش بدون هژمونی سیاسی طبقه کارگر بر آن به دگرگونی و انقلاب منجر نمی شود. در واقع این جنبش که می توان گفت اولین طلیعه های آن در مراسم های اول ماه مه کارگران و فعالین کارگری در یازده اردیبهشت هشتاد و هشت از جمله در پارک لاله تهران شکل گرفته بود با گذشت بیش از یک سال از عروجش و با وجود تلاش بی وقفه و فداکاری بی نظیر توده ها اما هنوز به درجه ای از اهداف خویش نرسیده است، هرچند به مثابه آتش زیر خاکستر همچنان به قوت خویش باقی است. علت این امر را نه در سرکوب مستمر و وحشیانه آن توسط رژیم اسلامی سرمایه بلکه قبل از هر چیز می بایست در عدم ورود کارگران به مثابه طبقه ای اجتماعی در آن جستجو کرد، طبقه ای که هنوز فاقد تشکل های توده ای سیاسی خویش است.

در این جنبش سه گرایش سیاسی اصلی اصلاح طلبان، لیبرالها و سوسیالیست ها شرکت کننده گان در آن را نمایندگی می کنند و هر کدام در تلاش برای تامین هژمونی خود بر آن هستند و اصولن سرنوشت جنبش دموکراتیک و آزادیخواهانه در جامعه سرمایه داری ایران با همین مسئله سرکردگی رقم می خورد. هر کدام از این گرایشات دارای امکانات مادی و معنوی در جامعه و نیز موانعی برای پیشبرد اهداف خویش در جنبش بوده و هستند. دو گرایش اول و بویژه گرایش اصلاح طلبان بعلت اشتراک ریشه ای با جناح حاکم، هر چند با محدودیت، ولی از امکانات علنی مانند دستگاه ارتباط جمعی، سایت های علنی اینترنتی و غیره برخوردارند. آنها می توانند علنن خواست ها و اهداف خود را بیان نمایند. هر چند که فعالیت احزابشان را تا اندازه ای محدود و برخی را غیرقانونی کرده اند، ولی رهبرانشان می توانند سیاست هایشان را آشکارا اعلام کنند. ولی گرایش چپ از چنین امکاناتی به هیچوجه بر خوردار نیست. دو گرایش اصلاح طلبی و لیبرال مانع ریشه ای شان این است که خواست و اهداف شان با خواست و اهداف توده های میلیونی شرکت کننده در جنبش مانند کارگران، دانشجویان، معلمان و پرستاران، یعنی در حدود نود درصد ساکنین جامعه در تناقض است و نمی توانند جوابگوی آن ها باشند. بر طبق آمار رسمی منتشر شده در جامعه خفقان زده ایران، چهل میلیون انسان زیر خط فقر زندگی می کنند که این رقم طبق آمار واقعی حدودن هفتاد و شش درصد است. عامل فقر و فلاکت اینها همان سرمایه داری و رژیم است که هم اصلاح طلبان و هم لیبرال ها خواهان نگه داشتن آن هستند. اما گرایش سوسیالیستی نقطه آغازش درک شرایط زندگی این توده وسیع و یافتن راه تغییر در همین واقعیت موجود است و در صورت سازماندهی چنین نیروی عظیمی در تشکل های توده ای - طبقاتی دولت سرمایه را برای مقابله با آن نخواهد بود.

اصلاح طلبان که نماینده گی بخشی از طبقه سرمایه دار ایران را به عهده دارند پشت سر موسوی صف کشیده اند، اینها خود بخشی از حکومت اسلامی بوده و هستند و اهداف خود را بر پایه حفظ جمهوری اسلامی بدون دست بردن به ساختار آن و تنها با رفع انحصار سیاسی و اقتصادی و محدود کردن دست جناح نظامیان در ارکانهای اصلی سرمایه تعقیب می کنند. لیبرالها نیز که دو فاکتور پشت سر موسوی و کروی قرار گرفته اند مانند اصلاح طلبان در اساس خواهان نگهداشتن نظم اقتصادی سرمایه در ایران هستند، اما دولت سیاسی متناسب با آن را از طریق عدم دخالت دین در آن تعقیب می کنند و به عبارتی در تلاش برای دولت مدرن رایج امروزی سرمایه هستند. تلاش اینها برای این کار یا از طریق دور زدن رژیم و یا از طریق کنار گذاشتن نظامیان و همکاری با اصلاح طلبان در چهارچوب موازین بین المللی است. ملی-مذهبی ها، جمع شدگان گرد ادوار تحکیم وحدت، شهروند امروزی ها، سایت هائی مانند دانشجو نیوز، حزب توده، فدائیان اکثریت، اتحاد جمهوریخواهان و بخشی از سلطنت طلبان از جمله نیروهای فعال لیبرالها هستند.

گرایش سوم در جنبش توده ای چپ ها هستند، چپ به معنای عام اش در این جا مورد نظر است و تمامی نیروها و سازمانهای موجود در طیف چپ که خود را ضد رژیم، خواهان انقلاب، ضد سرمایه داری و آرمانخواه می نامند در بر می گیرد. آنچه این چپ را پولاریزه می کند، بخشی را با منافع پایه ای طبقه کارگر همراه و بخشی را در مقابل آن قرار می دهد، نه تئوری و حتا برنامه آنها، بلکه استراتژی و سیاستی

است که در پراتیک خود بکار می‌بندند، به عبارت دیگر صداقت گفتار نه در خود گفتار، بلکه در پراتیک است که معنا و مفهوم پیدا می‌کند. بر این اساس چپ شامل چپ کارگری یا سوسیالیست کارگری، چپ غیر کارگری و البته میانه (سانتر) می‌شوند. چپ کارگری آن نیرویی است که نه تنها اساسن در جنبش کارگری باز تولید می‌شود بلکه عملکرد سیاسی اش به حرکت مستقل طبقاتی کارگران گره خورده است و از آن تفکیک ناپذیر است. به عبارت دیگر سوسیالیسم را اساسن به جز حرکت طبقه کارگر برای لغو مناسبات اجتماعی اقتصادی معاصر یعنی سرمایه داری نمی‌داند. از این جاست که برای این گرایش، اولویت در جاری شدن جنبش طبقه کارگر با یک سیاست و استراتژی ضد سرمایه داری است. از این لحاظ این چپ به مثابه یک گرایش اجتماعی با چپی که از سنت های ضد دیکتاتوری و رشد سرمایه داری ملی پنجاه و هفت می‌آید و یا چپی که از پسامدرنیسم دوران حاضر مایه می‌گیرد مغایرت بنیادی دارد و مبارزه ضد سرمایه داری و علیه لیبرالیسم با استراتژی ایجاد تشکل های کارگری به نیروی طبقه کارگر، پایه های آنرا تشکیل می‌دهد.

چپ های غیر کارگری نیز در جنبش جاری به فعالیت مشغولند و از کارگران وتشکل های کارگری نیز سخن می‌رانند ولی عملکرد سیاسی آنها به لیبرالیسم نزدیک تر است تا به سوسیالیسم مارکسی. اولن تاکتیک و استراتژی آنها اساسن ضد رژیم است و نه ضد سرمایه داری و یا بر علیه لیبرالیسم، ثانی این استراتژی بر اصلی که مارکس بدرستی بر آن تاکید داشت که کارگران به نیروی طبقاتی خویش آزاد می‌شوند استوار نیست، مبارزات کارگران برای آنها به مثابه نیروی فشار است و نه نیروی اجتماعی- سیاسی آزاد کننده جامعه، در عوض نیروی سیاسی مافوق کارگران تا تشکیل دولت را در حد الیت خویش و برنامه سازمانی شان می‌داند. احزاب کمونیست کارگری از جمله نمونه این نوع چپ غیر کارگری به شمار می‌آیند، احزابی که عملکردشان نه تنها به منافع مستقل طبقه کارگر بی ربط است بلکه بر مبنای «هدف وسیله را توجیه می‌کند» متکی است، عملکرد روزانه آنها خود بازگوکننده این امر است.

حزب کمونیست کارگری (۱) اگر بتوان چپ نامیدش در بهترین حالت جزء چپ غیر کارگری است. اما عملکرد و سازمان سیاسی اش حتی این را هم نشان نمی‌دهد. خارج از کشوری و سرنگون طلبی رژیم اسلامی دو مشخصه برجسته حزب کمونیست کارگری است. تمام فعالیت ها و تلاش هایش از تشکیل دولت در تبعید پسامجاهدینی گرفته تا همکاری با سلطنت طلبان، از نمایش افشای رژیم و اسلام سیاسی نزد محافل غربی گرفته تا نامه به رئیس دولت ها و ... قرار است سیر جایگزینی حکومت اسلامی را به «حکومت انسانی» حزب جامه عمل بپوشاند. تا قبل از آغاز جنبش جاری حزب کمونیست کارگری با ربط و بی ربط هر اعتراض ضد رژیمی در ایران را تحول انقلابی می‌نامید و فراخوان سرنگونی فوری را از طریق «سیمای حزب» به مردم صادر می‌کرد. با عروج اصلاح طلبی و انتخاب خاتمی «حزب و جامعه»، «حزب و قدرت سیاسی»، عزم حزب را، البته از طریق تکثیر عکس های روتوش شده شخصیت هایش، برای سرنگونی رژیم جزم کرده بود. اینکه طیف دوم خرداد چرا شکل گرفت، رابطه طبقه سرمایه دار با دولت اسلامی چگونه است، لیبرالیسم در ایران بدنبال چه بوده است، مسئله این حزب نبوده و نیست. از نظر حزب کمونیست کارگری شرایطی بوجود آمده بود که مردم بد را در مقابل بدتر انتخاب کرده بودند و همین تغییرات کافی بود که حزب بر اساس «همچنان که خمینی با عده ای قدرت گرفته بود»، حزب را به قدرت برساند و مردم را از چنگ ارتجاع اسلامی "رها" کند. اما واقعیت چیز دیگری را نشان داد، کفگیر اصلاح طلبی به ته دیگ خورد و طیف دوم خرداد از هم پاشید، رژیم ماند و حزب دچار انشعابات مکرر شد. اوضاع جنبش کارگری تغییری نکرد و حزب را که قرار بود با پنج درصد لائیک و «شخصیت هایش» از خارج کشور و «امپراطوری مدیا»، قدرت سیاسی را بگیرد، مات و میهوت کرد. چپ جنبش کارگری ایجاد تشکل های کارگری را به نیروی خویش در دستور گذاشت و راست آن را با گرد آوری طومار به وزارت کار حواله داد. حزب کمونیست کارگری مجبور شد از کارگران که تا آن موقع جایی در "تئوری هایش" نداشتند صحبت به میان آورد، اما سخن حزب خطاب به کارگران نه برای ایجاد تشکل های توده ای طبقاتی کارگری به منظور دخالت سیاسی طبقه در سرنوشت جامعه بلکه بر عکس برای سرنگونی رژیم بر مبنای تئوری و سازمان حزب بود، به عبارت دیگر کارگران به مثابه نیروی فشار می‌بایستی رژیم را بیاندازند و حزب کمونیست کارگری را جایگزین کنند. شروع جنبش توده ای در ایران اما به یکباره حزب تبعیدی را از خود بیخود کرد. مردمی که در خیابان ها بودند و خود رو در رو با رژیم می‌جنگیدند از سوی «سیمای حزب» فرا خوانده شدند که کار رژیم را یکسره کنند. لیدر و رهبران حزب شال و کلاه کردند. از مردم خواسته شد عکس لیدر را همه جا بکوبند. «ده فرمان انقلاب بنام حکومت انسانی» صادر شد و از مردم خواسته شد آن را فوراً مطالبه کنند. البته این تبلیغات عملن کاربرد دورن تشکیلاتی داشت تا در داخل کشور و نزد طبقه کارگر. و اما در خارج که جای اصلی فعالیت اش است، ابتدا انگار رویای رفتن رژیم منحصر به حزب است، همه جا پرچم حزب و چهره رهبران در صفوف اپوزیسیون به جلو کشیده می‌شد و با آب و تاب از انقلابیگری حزیبون در تبلیغات سخن می‌رفت. نامه نگاری به مقامات در کشورهای غربی و تقاضایش برای گذاشتن سمینار و مصاحبه های مطبوعاتی افزایش یافت. کم کم و بدون سر و صدا ناچار شد از تک روی اش دست کشیده و در تظاهراتها و محافل اپوزیسیون همه جا و این بار با نام های دیگر سبز شود. شیوه هایش برای جایگزین کردن "حکومت انسانی اش" به جای اسلامی کفایت نداد. روش های بعدی اش تا به امروز نشان می‌دهد که گویا اگر هم نتوانست به تنهایی قدرت فرضی اش را بگیرد، حد اقل می‌تواند با دیگران، مهم نیست با چه کسانی، در آن

شریک شود. به تمام محافل و گروه‌های اپوزیسیون سرنگون خواه یا حتی صرفاً ضد "دیکتاتور" از چپ تا راست نزدیک شد. از طرفی با گروه‌های سلطنت طلب تظاهرات مشترک گذاشت، با شاهزاده سابق رضا پهلوی و نماینده بهائیان و در اویش در سمینار مشترک شرکت کرد و از طرف دیگر با حزب کمونیست ایران بیانیه مشترک برای اتحاد عمل امضا نمود. این حزب به همه چیز چنگ انداخته است تا حداقل جاپایی در باصطلاح قدرت داشته باشد. این کل برنامه و "استراتژی" اش است، استراتژی که با استراتژی سوسیالیست کارگری و منافع مستقل کارگران در تضاد آشکار است.

یکی دیگر از سازمان‌های چپ در اپوزیسیون، حزب کمونیست ایران (۲) است. سیاست عملی حزب کمونیست ایران در قبال منافع مستقل طبقه کارگر التقاطی است، وسط است، هم به میخ میزند هم به نعل، این را در چند رویداد مهم از جمله در جنبش توده ای جاری آشکارا نشان داده است. حزب کمونیست ایران همزمان با عروج جنبش توده ای در جریان انتخابات خرداد ماه هشتاد و هشت سه اطلاعیه صادر کرد. در اطلاعیه اول (۲۳ خرداد ۸۸) از مردم می خواهد که در تظاهرات خیابانی بجای حمایت از مهره های یک جناح در مقابل جناح دیگر رژیم باید با خواست های روشن و مستقل به میدان بیایند. پس از اینکه حزب "استقلال مردم" از جناحها را گوشزد می کند در اطلاعیه دوم (۲۵ خرداد ۸۸) خواست های آنان را برایشان دسته بندی می کند. اما به یکباره وبا مشاهده شعاری شاید، ادامه کاری را "جایز" نمی داند و با صدور اطلاعیه سوم (۲۸ خرداد ۸۸) تصمیم خود را بر این مبنا قرار می دهد که اعتراضات بر بستر شکافهای درون حکومتی است و رهبری آن تحت کنترل کامل جناح اصلاح طلبان است، به عبارتی همان مردم حامل خواست ها را از خیابان به خانه فرا می خواند. جالب آنکه در همان شماره نشریه (جهان امروز ۲۲۹) که حاوی اطلاعیه ها نیز است، به قلم یکی از نویسندگان حزبی نوشته ای می آید که در آن از رهبری نسبی اصلاح طلبان در جنبش سخن به میان می آید. با "ارزیابی" که این جنبش ناشی از تقلب انتخاباتی است و خواست آن مطالبه اصلاح طلبان دال بر ابطال انتخاباتی است، حزب کمونیست ایران "فعالیت عملی" خود را بر تحلیل صوری ای بنا نهاد که واقعیات جنبش توده ای در طی مسیر خویش خیلی سریع خط بطلانی بر آن کشید. اندک مشاهده ای در اطلاعیه های صادر شده نشان می دهد که بر خط مشی حزب کمونیست نه تئوری بلکه آمپریک، نه استراتژی بلکه پراگماتیست صرف سوار است. موضع عملی حزب کمونیست ایران به انفعال در جنبش توده ای انجامید و خصوصاً در عرصه فعالیت کومه له در کردستان با توجیه اینکه مردم از ابتدا در انتخابات شرکت نکردند و پس الزامی بر شرکت در جنبش توده ای سایر شهرهای ایران نیست، بر همین مبنا بی عملی سیاسی خویش را با وضوح بیشتری به نمایش گذاشت. تحلیل ساده انگارانه و توجیه گرایانه حزب کمونیست ایران یکسال و چند ماه پس از بروز جنبشی که خیلی سریع کل رژیم را به چالش کشید حتی امروز نیز در اطلاعیه کمیته خارج حزب در رابطه با سالگرد حمله رژیم به کردستان به تاریخ مرداد ماه ۸۹ بار دیگر خود نمایی می کند و برای پوشانیدن موضع انفعالی حزب در قبال جنبش دموکراتیک و آزادیخواهانه، آن را منتسب به موسوی و کروبی می کند. "توده های مردم کردستان در طول این سه دهه بیش از پیش از پیش تحزب یافته اند. آنان در این مدت، احزاب سیاسی را تجربه کرده اند و به یقین میتوان گفت که در این زمینه صاحب تجارب بسیار مهمی شده اند. همین تجارب ارزنده است که مانع نفوذ اصلاح طلبان حکومتی در دوره ریاست جمهوری خاتمی شد و در جریان خیزش توده ای یکسال گذشته نیز اجازه ندادند احزاب لیبرال و ناسیونالیست کرد، جنبش انقلابی مردم را در پیشگاه موسوی و کروبی قربانی کنند." (تاکید از ماست). اتخاذ چنین مواضعی معنایی به جز این ندارد که گویا "شتر سواری دولا دولا" هم می شود.

برگزاری حرکت مستقل کارگری در اوایل ماه مه هشتاد و نه، شکاف درون مبارزات آزادیخواهی را در شهرهای ایران با کردستان کمرنگ کرد و زمینه های عملی نزدیکی جنبش در کردستان با جنبش توده ای در شهرهای ایران را فراهم کرد. با اعدام پنج نفر از زندانیان سیاسی از جمله فرزاد کمانگر به عنوان معلم مبارزی که با نامه هایش از زندان ارتباط وسیعی در سطح ایران بوجود آورده بود، زمینه های عملی اعتصابی سراسری در کردستان فراهم شد که کومه له ملزم به فراخوان دهی آن شد.

کومه له در این سالها دوبار خواسته است که تأثیری در مبارزات جاری در کردستان داشته باشد. هر دو بار نیز بعد از اینکه مردم کردستان از انسانکشی و تحمیل خفقان جمهوری اسلامی به تنگ آمده اند و مبارزه ای را شروع کرده اند، کومه له با فراخوان یک اعتصاب عمومی ظاهر شده است. بعد از اینکه این فراخوانها از جانب مردم در کردستان جواب مثبت گرفته اند، کومه له که سیاست و استراتژی استفاده کن را داشته تا یک استراتژی کارگری - سوسیالیستی از این موفقیت بعنوان یک چوپ دستی زیربغل استفاده نموده است. به عبارت دیگر کومه له بیشتر حالت سوپاپی را داشته است که نیروی فشرده شده توده های زحمتکش را تخلیه کرده است تا اینکه یک بر نامه و سیاست انقلابی را تبلیغ و ترویج کرده باشد و یا اینکه به پراتیک انقلابی برای تغییرات بنیادی جامعه پاسخی داده باشد. بار اول بعد از کشته شدن یک جوان (شوانه قادری) بوسیله شکنجه های وحشیانه مأمورین جمهوری اسلامی که خشم توده ها را برانگیخته و تمامی شهرهای کردستان را در بر گرفته بود، کومه له فراخوان اعتصاب عمومی می دهد، مردم اعتصاب می کنند، کومه له برای مدتی در این باره تبلیغ می کند و متحدینی در

میان چپ ها پیدا می کند و دیگر تمام می شود. فقط هر سال در سالروز اعتصاب یک بیانیه برای یاد بود می دهد. تا اینکه باز امسال گرچه رژیم ددمنش قبل و حتا همین یک ساله اخیر چند نفر دیگر را هم به قتل رسانده بود و بویژه اعدام احسان فتحیان را در پرونده ضد انسانی خویش داشت، اما هنوز صدای کومه له در نمی آید. فقط جلال طالبانی راهی تهران می گردد. احتمالان با این وعده که رژیم را تحت فشار قرار دهد که دست از کشت و کشتار در کردستان بردارد، ولی بار آخر یعنی اعدام ۵ نفر از زندانیان سیاسی که خود نشانی روشن از بی اثر بودن دلالی جلال طالبانی را داشت، نه تنها در کردستان ایران بلکه خشم توده ها را در سراسر ایران و نیز در مقر جلال طالبانی یعنی سلیمانیه بر انگیخت که مأمورین سرکوبگر، اما این بار در لباس کردی برای خفه کردن معترضین فرستاده شدند. حتا مرگ بر جلا در کابل و هم در تهران و ما همه فرزاد کمانگریم خیابانهای شهرهای افغانستان را هم در بر گرفت. در چنین موقعیتی کومه له قبل و همراه دیگران فراخوان اعتصاب عمومی را داد. بعد از شرکت توده ای مردم در اعتصاب که نزدیک به سه ماه قبل بود، باز هم کومه له همان کارهای قبلی خود را مثل اینکه اتفاقی نیافتاده است دنبال می کند. این تک تیراندازی ها بیشتر از اینکه از یک سیاست و استراتژی کارگری سوسیالیستی نشأت گرفته باشد یک سیاست نان به نرخ روز خوردن، اپورتونیسیم دیپلماسی مابانه و در بهترین حالت یک دنباله روی از مبارزات توده ها است و نه سیاست حزبی که می خواهد یک انقلاب را رهبری کرده و به جلو سوق دهد. پیش روی چپ کارگری در جنبش های اجتماعی یعنی دانشجویان، زنان و کارگران عملا در مقابله با استراتژی لیبرالها مقدر گردیده است، این پیش روی درقبال مسئله ملی کردستان اساسن امروزه درگرو مرزبندی و مقابله با ناسیونالیسم متکی به سیاستهای امپریالیستی و بویژه آمریکا در منطقه میسر است، این آن سیاستی است که نزد کومه له رنگ باخته است. حزب کمونیست ایران که مدتها در مقابل جنبش توده ای مات شده بود اکنون از سر دیگر تحلیل نادرست و دوگانه به عرصه اتحاد عمل با حزب کمونیست کارگری در خارج از کشور وارد شده است ( البته گویا برای تقویت قطب چپ ). این هم مثل روز روشن است که این گونه سیاست های شکننده که نزد چپ غیر کارگری رایج است با عروج تشکل های توده ای سیاسی کارگران در ایران نیزدود خواهد شد.

واضح است که چپ غیر کارگری و ضد رژیمی فقط به احزاب نامبرده ختم نمی شود، گروهها و سازمانها و احزاب دیگری را نیزدر بر می گیرد، ولی این ها بعنوان نمونه ای که بازتاب سیاست پیکره اصلی چپ غیر کارگری در اپوزیسیون هستند در نظر گرفته شده اند.

یکسال و چند ماه پس از عروج اعتراضات توده ای که از عمق جامعه برخاست هم با تجمع مستقل کارگران در اول ماه مه ۸۹ و هم با اعتصاب سراسری کردستان در ۲۳ اردیبهشت ۸۹، به نظر می رسد جنبش از لحاظ کیفی گامی به جلو برداشته است. در شرایطی که رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه داری در ایران در بحرانی ترین دوران خود بسر میبرند، اگر چه نمی توان در کوتاه مدت و در حالی که طبقه کارگر فاقد تشکل های توده ای و سیاسی خود است به دگرگونی عمیق اجتماعی خوش بین بود ولی شرایط حاضرمی تواند تسهیلاتی برای استحکام و گسترش آنها باشد تا جنبش گامهای دیگری به جلو بردارد. وقوع این امر مستلزم مجموعه شرایطی است که در ایجاد آن فعالیت هر چه بیشتر سوسیالیست های جنبش کارگری را ضروری می کند. جنبش هر چه مترقی هم باشد و با هر درجه از پیشرفت، بدون حضور اجتماعی کارگران به مثابه طبقه در آن، بدون داشتن سازمان سیاسی کارگران برای سازماندهی آن، بدون عقب راندن سیاست های لیبرالی در آن، بدون اثبات و پذیرش رهبری طبقه کارگر از طرف جنبش های دیگر اجتماعی و بدون داشتن پیوند طبقه کارگر ایران با هم طبقه ای هایش در سطح جهان به منظور پشتیبانی بین المللی، مشکل بتوان گفت که جنبش به ثمر نشیند. طبقه کارگر آن نیروی اساسی ای است که در صورت برخورداری از ابزارهای خود می تواند رژیم جمهوری اسلامی را سرنگون کرده و وسیع ترین آزادی و رفاه را برای اقشار جامعه فراهم کند. طبقه کارگر برای این کار در حال حاضر می تواند در داخل ایران به نیروی متحد خود و سوسیالیست های جنبش کارگری و دیگر جنبش ها اتکا کند و حمایت های بیدریغ بین المللی کارگری را از طریق فعالین کارگری متشکل در کمیته ها و نهاد های همبستگی کارگری در خارج از کشور تعقیب کند.

(۱) حزب کمونیست کارگری – فرقه ای است که با جنجال و هیاهو، با قرار گرفتن در مقابل هر تربیونی و دادن تربیون به دیگران خود را با مدرنیته منحنی به نمایش می گذارد. نزد این فرقه امپریالیسم بمثابة آخرین مرحله سرمایه داری و گنبدیده گی آن، تبدیل به فرهنگ برتر شده است. از این جاست که سکولاریسم اینها دفاع از حمله امپریالیسم آمریکا و متحدینش به افغانستان در مقابل طالبان مذهبی غیر مدرن است. مدرنیته اینها به رسمیت شناخته شدن نزد احزاب و نهادهای بورژوازی غرب حتا دموکرات مسیحی و کلیسا با ایجاد سازمان اکس مسلم است. مدرنیته اینها دادن امضا مشترک با نماینده گان احزاب اروپایی است، نامه نگاری با اوپاما از افتخاراتشان است، اسب را زین کرده اند که با سقوط جمهوری اسلامی مملکت داری کنند و رئیس فرقه را که لیدرش می نامند براس دولت شان بگمارند. سعادت این ها این است که در کنار سلطنت طلبان بویژه پسر شاه سابق ظاهر شوند. به سمینارها و تظاهرات یک ساله اخیر در خارج از کشور اگر نگاه کنید، این دو را در کنار هم همواره می بینید، حتی گاهی

مانند تظاهرات ۲۹ و ۳۰ خرداد امسال در لندن و واشنگتن، در همکاری کمی زیاده روی می شود و باعث «آبرو ریزی» می گردد و کار به آنجا می کشد که حزب کمونیست کارگری مجبور می شود که تکذیب نامه بدهد. ولی وجود کادرها و لیدرها یش را نمی تواند تکذیب نماید که در میان پرچمهای سه رنگ و تمثال شاهان شعار می دهند و با سلطنت طلبان معروفی مانند خسرواکمل همدیگر را در بغل می گیرند و روبروسی می کنند.

۲) حزب کمونیست ایران – سازمانی است که اساسن خارج کشوری است و تأثیری بعنوان یک حزب خصوصاً در دو دهه اخیر بر مبارزه طبقاتی داخل کشور نداشته است. و اما سازمان کردستان این حزب بنام کومه له وضعیتش فرق می کند و آن هم نه به دلیل فعالیت امروزه اش که به همه نان قرض می دهد، بلکه بدلیل اینکه دهه اول بعد از انقلاب و مخصوصن نیمه اول این دهه در منطقه کردستان یک مبارزه توده ای مسلحانه بر علیه جمهوری اسلامی جاری بود و کومه له بعنوان یک نیروی چپ در این مبارزه که به نام جنبش مقاومت نامیده می شد در سازماندهی آن شرکت فعالانه داشت. کومه له در این مبارزه بعنوان مدافع کارگران، دهقانان فقیر و بی زمین، زنان و جوانان ظاهر شد و مقاومتی مسلحانه و نسبتاً توده ای را، هم در مقابل مرتجعین محلی، حزب دموکرات و هم رژیم اسلامی سازمان داد. کومه له جان باختگان بسیاری را تقدیم رهایی کارگران و زحمتکشان کرد، نامی به حق قابل احترام و ارزشمند برای توده های کارگر و زحمتکش هم در کردستان و هم در سراسر ایران بوده است. از سویی سالهاست جریاناتی ( امثال عبدالله مهتدی و ..) که سیاست بغایت ارتجاعی دفاع از اصلاح طلبان دولتی و پشتیبانی از جنگ ضد انسانی امپریالیسم آمریکا بر علیه مردم عراق را دنبال می کنند و هنوز بواسطه سابقه پیشین خود در کومه له از این نام سوء استفاده می کنند، از سوی دیگر سازمان کردستان حزب کمونیست ایران(کومه له) با سیاستهای دو پهلو در قبال حق تعیین سرنوشت برای مردم زحمتکش در کردستان، نیز جنبش توده ای یکساله در ایران و تامین استقلال طبقه کارگر در آن ناتوان بوده است و نتوانسته است حتی کومه ی جنبش مقاومت را نیز نماینده گی کند. در قبال اشغال نظامی عراق توسط امپریالیسم آمریکا از طریق دبیر اول خود ابتدا موضع گیری سیاسی کرد، ولی در عمل خلاف آن را نشان داد . با توجیه داشتن نیروی رسمی در منطقه کردستان عراق ناچار از تبریک گفتن به رئیس جمهور برگزیده آمریکا یعنی جلال طالبانی گردید و عملن استراتژی مردم کردستان برای حق تعیین سرنوشت خویش و یا حل مسئله ملی را در میدان جریانات ناسیونالیستی و به شیوه امپریالیستی رها کرد.